

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۴  
پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۲۲ - ۱۰۵

## تأملاتی پیرامون شرط بودن اسلام در وصی\*

دکتر عباس کلانتری خلیل آباد

استادیار دانشگاه یزد

E-mail: abkalantari@gmail.com

دکتر طاهر علیمحمدی

استادیار دانشگاه ایلام

E-mail: t.alimohammadi@ilam.ac.ir

دکتر اردوان ارژنگ

استادیار دانشگاه یاسوج

E-mail: arzhang@mail.yu.ac.ir



### چکیده

در بسیاری از ابواب فقهی، اسلام به عنوان شرط صحت یا جواز عمل قرار داده شده است. یکی از مهمترین این موارد که بر آن ادعای اجماع شده، وصایت است. در این مقاله، ابتدا ادله مشهور فقها بر عدم صحت وصیت به کافر، در صورتی که موصی علیه مسلمان باشد، مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت به روشی اجتهادی امکان صحت چنین وصیتی در برخی موارد اثبات می‌گردد.

**کلیدواژه‌ها:** وصی، اسلام، شرط طریقی، شرط موضوعی (واقعی)

\*. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۰۸/۰۴؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۱/۰۳/۱۷.  
۱. نویسنده مسئول.

## مقدمه

مراد از وصی فردی است که از طرف موصی برای ادای دیون (چه حق الله و چه حق الناس) و خرج کردن ثلث مال و یا به عنوان سرپرست محجوران (کودک و مجنون) و یا برای انجام تمام موارد فوق، پس از مرگ موصی تعیین می‌شود. در وصی اموری شرط است که برخی از آنها اجماعی و برخی دیگر اختلافی است. مشهور فقها، اسلام را همانند بلوغ، عقل و... به عنوان یکی از شروط وصی ذکر می‌کنند و قائل اند در صورتی که وصیت بر مسلمان باشد، وصی نیز حتماً باید مسلمان باشد. حتی برخی احتمال داده‌اند که علاوه بر اسلام در وصی، ایمان (یعنی شیعه دوازده امامی) نیز شرط است. (بحر العلوم، ۱۵۳/۴)

حال سوال این است که آیا آن‌گونه که مشهور قائلند، وصی قرار دادن کافر در مطلق موارد ممنوع است و یا آن که در برخی موارد امکان قبول وصایت وی وجود دارد؟ برای اثبات امکان صحت وصایت کافر، باید ثابت شود که مراد از رکون (هود/۱۱۳) و سبیلی (نساء/۱۴۱) که در قرآن مورد نهي قرار گرفته، وصایت نیست. ثانیاً باید ثابت شود که وصایت در همه موارد متضمن ولایت نیست. زیرا در مواردی که مشتمل بر ولایت است، ادله بر واقعی بودن شرط اسلام و جایز نبودن وصایت کافر دلالت دارد. ثالثاً باید ثابت شود که حداقل در برخی موارد، اسلام صرفاً شرط عرضی و طریقی برای وصایت است، نه شرط واقعی، زیرا در صورتی که ادله بر واقعی بودن شرط اسلام در همه موارد دلالت کند، وصایت کافر به هیچ وجه جایز نیست. اگر اسلام در برخی موارد شرط عرضی و طریقی باشد، باید بررسی شود که طریقی برای چیست؟ در صورتی که طریقی برای عدالت باشد، باید تحقیق شود که عدالت اصطلاحی در وصایت شرط واقعی است یا طریقی برای وثوق به امانتداری. در صورتی که شرط واقعی باشد، برای صحت وصایت کافر باید امکان تحقق عدالت اصطلاحی در او وجود داشته باشد؛ وگرنه وصایت او جایز نیست، اما اگر عدالت طریقی برای حصول وثوق به امانتداری باشد، یا اسلام طریقی برای اطمینان به امانتداری باشد، جواز وصایت کافر منوط به اهلیت وی برای امانتداری است.

## اقوال در مسأله

درباره شرط اسلام در وصی مسلمان، اقوال فراوانی وجود دارد که به مهمترین آنها اشاره

می‌شود:

۱. مشهور فقها مسلمان بودن وصی را در مطلق موارد، شرط دانسته و وصایت کافر را منع کرده‌اند. (ابن زهره، ۳۰۶؛ محقق حلی، ۲۰۲/۲؛ فخر المحققین، ۶۲۶/۲؛ محقق ثانی، ۲۷۳/۱۱؛ طباطبائی قمی، ۱۰ / ۳۲۰)
- اطلاق عبارت مشهور هم شامل وصایت بر اطفال و کسانی که در حکم آنها هستند (مانند مجانین) و هم شامل وصایت بر ادای واجب، مثل حج می‌شود و هم وصایت به ادای دیون و غیر آن را در برمی‌گیرد.
۲. برخی در شرط بودن اسلام در وصی تردید کرده‌اند. (خویی، ۲۲۰/۲، الجزیری، ۳ / ۴۱۸)
۳. برخی وصایت کافر را تنها در صورتی که وصایت متضمن ولایت وی بر مسلمان باشد، ممنوع دانسته‌اند، اما در موردی که وصایت کافر برای انجام امور مالی محض بوده و متضمن ولایت وی بر مسلمان و اموال او نباشد؛ آن را جایز دانسته‌اند. (طباطبائی حکیم، ۳۰۶/۲)
۴. برخی در وصی، اسلام را شرط جواز دانسته‌اند. به عبارتی وصایت کافر بر مسلمان را صحیح، اما حرام می‌دانند. (روحانی، ۴۰۶/۲۰)
۵. برخی نیز صرفاً از باب احتیاط اسلام را در وصی شرط دانسته‌اند. (سیستانی، ۴۳۲/۲)
۶. حنفیه گفته‌اند اگر غیر مسلمان وصی قرار داده شود، وصایت صحیح است، ولی بر قاضی لازم است که مسلمانی را به جای او قرار دهد، اما اگر قبل از این که قاضی کافر را برکنار کند، تصرفی انجام دهد و یا مسلمان شود، بر وصایت باقی می‌ماند، چنان که در صورت وصی قرار دادن کودک نیز حکم همین است. (ابن عابدین، ۱۳۹/۲۹)

### ادله قول مشهور

مشهور فقها بر شرط بودن اسلام در وصی به ادله زیر استدلال کرده‌اند:

۱. کتاب: از قرآن به آیات زیر استدلال شده است:
  - الف. آیه شریفه «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (توبه/۷۱)
  - ب. آیه شریفه «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» (آل عمران/۲۸)
- نحوه استدلال: با وصی قرار دادن کافر، وی بر مسلمان ولایت پیدا می‌کند؛ در حالی که در این آیات ولایت کافر بر مسلمان نفی شده است.

استدلال به این آیات بر عدم جواز وصایت کافر، منوط به این است که مراد از ولی در این آیات، صاحب سلطنت و اختیار باشد، نه ولی به معنای دوست. البته بنا به تفسیر مفسران منظور از ولی، صاحب سلطنت و اختیار است. (مومن قمی، ۱۵۵)

ج. آیه شریفه نفی سبیل «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء/۱۴۱) نحوه استدلال این آیه دلالت دارد که هر چه موجب سبیل (تسلط) کافر بر مسلمان شود، مردود است. وصی قرار دادن کافر بر مسلمان نیز یک نحوه از سبیل برای کافر بر مسلمان است که شرعاً بر اساس آیه نفی شده است.

د. آیه شریفه رکون: «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ» (هود/۱۱۳)

علامه طباطبایی می‌نویسد: «رکون به ستمکاران، یک نوع اعتماد از روی میل و رغبت است، چه این رکون در اصل دین باشد و چه در حیات دینی، مثل اینکه به ستمکاران اجازه دهد تا به نوعی که دلخواه ایشان است، در اداره امور جامعه دینی دخالت کنند و ولایت امور عمومی را به دست گیرند، و چه اینکه ایشان را دوست بدارد و دوستیش منجر به آمیزش با آنان شود و در نتیجه در شؤون زندگی جمعی و یا فردی از افراد اثر سوء بگذارد.» (۵۰/۱۱-۵۱)

درباره مراد از «الَّذِينَ ظَلَمُوا» نظرات مختلفی توسط مفسران ارائه شده است. برخی مراد از آن را کسانی که به خودشان و به دیگران ظلم کرده‌اند (طوسی، المبسوط، ۷۸/۶) و برخی دیگر مراد از آن را کافران دانسته‌اند. (طبری، ۷۵/۱۲)

حال کسانی که به این آیه استناد کرده‌اند، مراد از «الَّذِينَ ظَلَمُوا» را کافران دانسته‌اند، و از آنجا که وصی قرار دادن کافر، به دلیل این که وصی باید مال را در وجه شرعی صرف و امور اطفال را سرپرستی کند، متضمن رکون بر او است، و حال آن که هر نوع رکون در این آیه مورد نهی قرار گرفته است؛ لذا وصی قرار دادن کافر مطلقاً جایز نیست. (شهید ثانی، ۶۸/۵)

۲. سنت: از سنت به روایاتی که بر عدم صلاحیت کافر برای ولایت بر مسلمان دلالت دارد، استدلال شده است، مانند روایت: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» (حر عاملی، ۱۴/۲۶) بدون شک وصی قرار دادن کافر بر اموال مسلمان و به ویژه بر فرزندان او، علو و برتری دادن کافر بر آنها است و چه علوی بالاتر از این که کافر بر فرزندان مسلمان ولایت داشته باشد. (بجنوردی، ۳۳۴/۶)

۳. اجماع: ابن زهره بر لزوم مسلمان بودن وصی، در جایی که موصی علیه مسلمان باشد، ادعای اجماع کرده است. (ابن زهره، ۳۰۶)

### بررسی ادله مشهور

۱. آیات و روایات نفي کننده ولایت کافر بر مسلمان یعنی آیات اول و دوم و روایت ذکر شده مدعای مشهور را ثابت نمی‌کند، زیرا اولاً وصایت صرفاً یک نوع اذن در تصرف و نایب گرفتن برای کارها است که گاه مسلمان آن را به غلام و خادم امین خود نیز واگذار می‌کند. در اینجا نیز موصی کافر را امین و خادم فرزندان و حافظ اموال آنها و صرفاً مدیر امور آنها قرار می‌دهد. (سبزواری، عبدالاعلی، ۲۲/۲۰۹-۲۱۰) ثانیاً بر فرض که قیاس مزبور پذیرفته نشود و حداقل وصایت در برخی موارد جنبه ولایت داشته باشد، حداقل در مواردی که مشتمل بر ولایت نیست، ممکن است وصایت کافر پذیرفته شود. ثالثاً نهی تکلیفی در همه موارد مقتضی فساد وضعی نیست. (طباطبایی قمی، ۳۹۷/۹)

۲. آیه نفي سبیل: این آیه نیز مثبت مدعای مشهور نیست، زیرا اولاً به قرینه ماقبل آن (فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) در نفي سبیل در آخرت ظهور دارد. ثانیاً مراد از سبیل در اینجا حجت است. (یعنی کافران در برابر مؤمنین دلیلی در دست ندارند) مناسبت بین حکم و موضوع نیز اقتضاء می‌کند که مراد از سبیل حجت در امر دینی باشد. ثالثاً بر فرض که کلمه سبیل در سلطنت و ولایت ظهور داشته باشد، لازمه عدم صحت وصایت به کافر به دلیل نفي سبیل این است که اگر کافر، مسلمانی را برای کاری اجیر کند، به همین دلیل اجازه باطل باشد و حال آن که این گونه نیست. (رک، روحانی، ۲۰/۴۰۶؛ طباطبایی قمی، ۳۹۷/۹)

۳. آیه رکون: استدلال به این آیه نیز مخدوش است، زیرا اولاً رکون به کافر مورد نهی قرار نگرفته است، چون این آیه در نهی از رکون به کسی که به دیگران ظلم کند، ظهور دارد، نه در کسی که به خود ظلم نماید، در حالی که کافر به خود ظلم کرده است. ثانیاً بر فرض که کافر را شامل شود، آنچه از آیه به ذهن تبادر می‌کند، اعتماد دینی و رکون از جهت دیانت و امور معنوی است، (سبزواری، ۲۲/۲۰۹-۲۱۰) نه از جهت امور دنیوی. ثالثاً بر فرض که رکون در مورد وصایت صدق کند، وصایت از معاملات است و این استدلال منوط به این است که نهی در معاملات دال بر فساد باشد و حال آنکه مشهور اصولی‌ها قائل‌اند که چون معاملات نیاز به قصد قربت ندارد، نهی در آنها دال بر فساد نیست. (حیدری، ۱۱۵)

اشکال: برخي قائل اند که هرگاه نهي در معاملات به معني اسم مصدري معامله اي تعلق بگيرد، بر فساد دلالت مي کند و در اینجا نیز این چنین است، زیرا آنچه در اینجا شارع به آن رضایت ندارد و برایش مبعوض است، ولایت کافر بر اموال و جان مسلمان است، نه خود وصایت کردن؛ لذا بر بطلان وصایت دلالت دارد. (بجنوردی، ۴۲۰/۱)

پاسخ: مدعا عام و دلیل خاص است، زیرا همیشه وصایت مشتمل بر ولایت نیست؛ لذا بر فرض قبول مدعا همه موارد وصایت را شامل نمی شود.

۴. اجماع: اولاً وجود آن را قبول نداریم، زیرا برخي در شرط بودن اسلام در وصی اشکال کرده اند. (خوئی، ۲۲۰/۲) ثانیاً بر فرض وجود آن، چنین اجماعی معتبر نیست، زیرا مدرکی است. به عبارتی این اجماع از اجتهاد در سایر ادله حاصل شده، نه این که دلیل تعبیدی باشد. (رک: طباطبایی قمی، ۳۹۷/۹)

برخي این گونه بر اعتبار اسلام در وصی استدلال کرده اند که کافر فاسق است و اهل امانت نیست و حال آن که وصایت امانت است و در وصی امانتدار بودن شرط است؛ لذا وصی قراردادن کافر برای مسلمان جائز نیست. (شیخ طوسی، المبسوط، ۵۱/۴)

اما این استدلال نیز مخدوش است، زیرا اولاً ممکن است اسلام در وصایت شرط واقعی نباشد، بلکه صرفاً طریقی برای حصول اطمینان به امانتداری وصی باشد. پس اگر امانتداری وصی از طریقی غیر از اسلام احراز شود، کفایت می کند. ثانیاً نمی توان پذیرفت که کافر برای امانتداری، اهلیت نداشته باشد، زیرا فسق از جهت ایمان با فسق از جهت خیانت در امانت ملازمه ندارد، چنان که صاحب جواهر گفته است: «ما گاه وجداناً به کفار وثوق حاصل می کنیم. بلکه گاه به بعضی از کافران عادل و وثوق بیشتری نسبت به مسلمانان عادل بویژه نسبت به اهل سنت حاصل می شود.» (نجفی، ۴۰۴/۲۸)؛ لذا اگر اسلام، نه تعبداً و به عنوان شرط واقعی بلکه به دلیل اعتبار امانت، شرط باشد، نمی توان وصی قراردادن مطلق کافر را مردود دانست.

ممکن است بر اعتبار عدالت در وصی این گونه نیز استدلال شود که در وصایت عدالت شرط است و حال آن که در کافر عدالت محقق نمی شود، زیرا چنان که گفته شده هیچ فسقی بالاتر از کفر نیست. (اصفهانی، ۱۱۶/۶) بنابراین وصایت کافر صحیح نیست.

اما این استدلال نیز نمی تواند دلیلی بر شرط بودن اسلام در وصی باشد، زیرا اولاً عدم تحقق عدالت در کافر مورد اختلاف فقها است و مسلم نیست. چنانکه برخي مانند شهید ثانی در مسالک (۱۶۰/۱۴) تحقق عدالت اصطلاحی در کافر را ممکن دانسته اند. ثانیاً بر فرض که

عدالت در کافر محقق نشود، چنان که مستدلاً بیان خواهیم کرد، عدالت به معنای اصطلاحی در وصایت شرط نیست و بر فرض که عدالت اصطلاحی شرط باشد و در کافر چنین عدالتی محقق نشود، عدالت در وصی شرط واقعی نیست، بلکه شرط عرضی و صرفاً طریقی برای حصول اطمینان به امانتداری و انجام عمل بر طبق نظر موصی است، لذا در صورت اطمینان بودن وصی، مسلمان نبودن وی ضرر نمی‌رساند، زیرا چنان که گفته شد، کافر امین وجود دارد.

### بررسی امکان قبول وصایت غیر مسلمان

برای اثبات امکان قبول وصایت کافر، باید موارد زیر بررسی شود:

آ. رابطه ولایت با وصایت

از ظاهر استدلال مشهور فقها چنین برداشت می‌شود که وصایت در مطلق موارد، مثبت ولایت است. (رک: فخر المحققین، ۶۲۶/۲؛ مومن قمی، ۱۵۵) تمام کسانی که بر عدم صحت وصایت کافر بر مسلمان به ادله‌ای که ولایت کافر بر مسلمان را نفی کرده، استدلال کرده‌اند (مانند محقق ثانی، ۲۷۳/۱۱)، مطلق وصایت را مشتمل بر ولایت می‌دانند.

علامه حلی در مقام استدلال بر امکان وصی قراردادن کافر بر کافر می‌نویسد: «کافر می‌تواند به وسیله نسب بر کافر ولایت پیدا کند، پس به وسیله وصایت هم ولایت پیدا می‌کند.» (علامه حلی، تذکره الفقها، ۵۱۰) این سخن دلالت دارد که با وصایت ولایت محقق می‌شود.

اما برخی وصایت را عین وکالت دانسته‌اند؛ لذا همان‌طور که وکیل قراردادن کافر برای مسلمان جایز است، وصی قراردادن او نیز جایز است. (خوانساری، ۷۵/۴)

از ظاهر سخن صاحب ریاض چنین بر می‌آید که وصایت در مطلق موارد نوعی وکالت است. (۳۱۳/۱۰)

اما وقتی متعلق وصایت در موارد مختلف را مورد بررسی قرار می‌دهیم، پی می‌بریم که فقها در مورد انتقال یا عدم انتقال ولایت در آن مورد، اختلاف نظر دارند، مانند وصایت به نکاح که برخی قائل‌اند با وصایت به نکاح، ولایت منتقل نمی‌شود، حتی اگر موصی بر نکاح‌دادن تصریح کند، دلیل آنها یکی اصل عدم انتقال ولایت به وصی است و دیگر این که اگر صغیر بعد از بلوغ، عقد نکاح را رد کند، ازدواج، صحیح نیست و این مستلزم ولایت نداشتن وصی است. (شیخ انصاری، کتاب النکاح، ۱۴۲؛ نراقی، مستند الشیعه، ۴۸۴/۲) چنان که در صحیحه أبو عبیده حذاء آمده است: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ غُلَامٍ وَ جَارِيَةٍ - زَوْجَهُمَا وَ لِيَانِ لَهُمَا يَعْني

غَيْرِ الْأَبِ وَ هُمَا غَيْرُ مُدْرِكَيْنِ - فَقَالَ النِّكَاحُ جَائِزٌ وَ أَيُّهُمَا أُدْرِكُ كَانَ عَلَى الْخِيَارِ - وَ إِنْ مَاتَا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَ فَلَا مِيرَاثَ بَيْنَهُمَا وَ لَا مَهْرًا. هرگاه غیر از پدر، کسی (مثل وصی) دو صغیر را به ازدواج درآورد، نکاح صحیح است، اما هر کدام که بالغ شود، اختیار فسخ نکاح را دارد و اگر قبل از بلوغ بمیرند ارث و مهري وجود ندارد. (حر عاملی، ۳۲۷/۲۱) بر اساس این روایت ارث بردن صغیران از یکدیگر، بر بالغ شدن کسی که باقی مانده و نیز اجازه دادن او به ازدواج متوقف است. به هر حال اگر با وصایت، ولایت منتقل می‌شود، نیازی به اجازه صغیر بعد از بلوغ نبود.

اما عده ای در نکاح برای وصی ولایت قائل‌اند، خواه موصی بر ولایت او در نکاح تصریح کند و خواه مطلق بگذارد، به نحوی که نکاح را هم شامل شود. (محقق ثانی، ۹۸/۱۲؛ ابن سعید حلی، ۴۳۸) این گروه برای مدعای خود به ادله زیر استدلال کرده‌اند:

۱. عموم آیه‌ای که تبدیل وصایت را حرام کرده است؛ یعنی آیه: «فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (بقره/۱۸۱) پس هر کس آن [وصایت] را بعد از شنیدنش تغییر دهد، گناهش تنها بر [گردن] کسانی است که آن را تغییر می‌دهند. آری، خدا شنوای دانا است.

نحوه استدلال: آیه فوق تبدیل وصایت را منع کرده و حکم آن عام است، یعنی شامل وصایت به نکاح هم می‌شود. حرمت تغییر وصایت به نکاح، مستلزم ثبوت ولایت با وصی قراردادن موصی است، زیرا عزل وصی از ولایت، تغییر دادن وصایت است.

صاحب ریاض عموم آیه تبدیل را رد کرده و گفته است: ضمیر در «بَدَلَهُ» به وصایت کردن به والدین و خویشاوندان برمی‌گردد که قبلاً در آیه از آنها یاد شده است، نه مطلق تبدیل تا وصایت در نکاح را هم شامل شود. (۸۱/۲)

شیخ انصاری این بیان صاحب ریاض را ضعیف دانسته به این دلیل که روایات مستفیضی وجود دارد که در آنها معصوم، به عموم آیه در احکام فراوانی از وصایت‌ها استدلال کرده است. (رک: حر عاملی، ۳۳۷/۱۹-۳۴۱) بنابراین باید ضمیر در «بَدَلَهُ» را یا به مطلق وصایت کردن برگرداند و یا به خصوص وصایت کردن به پدر و مادر و خویشاوندان، اما اینکه حکم گناه به اصل تبدیل وصایت منوط است نه خصوص وصایت به والدین و خویشاوندان؛ می‌رساند مورد خاص و ملاک عام است. بنابراین آیه در عموم ظهور دارد، ولو با کمک روایاتی که در آنها به این آیه استدلال شده است. (انصاری، همان، ۱۴۴)



ولی در پایان می نویسد: «آیه تبدیل هرچند با برخی روایات تأیید می شود، اما با آیاتی که ولایت غیر از پدر و جد را نفی کرده، تعارض دارد و چون ترجیح مشکل است، به اصل عدم ثبوت ولایت مراجعه می شود. (همان، ۱۴۸)

۲. روایت ابوبصیر از امام صادق (ع) که گفت: «سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ - قَالَ هُوَ الْأَبُ وَالْأَخُ وَالرَّجُلُ يُوصَى إِلَيْهِ - وَالَّذِي يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي مَالِ الْمَرْأَةِ فَيَبْتِغِ لَهَا وَيَشْتَرِي - فَأَيُّ هَؤُلَاءِ عَقْدًا فَقَدْ جَازَ». (حر عاملی، ۲۰/۲۸۳) این روایت برای تفسیر «مَنْ» در آیه شریفه «مَنْ بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ» وارد شده و کسی که صاحب اختیار ازدواج است را پدر، برادر و وصی دانسته است.

شیخ انصاری می گوید: حق این است که دلالت روایت بر این که ولایت وصی بر صغیر، مانند ولایت پدر باشد، ضعیف است، چون هم شامل ولی اجباری می شود و هم ولی اختیاری، هم صغیره را شامل می شود و هم کبیره را؛ لذا دلالت دارد که ولایت اجباری و اختیاری بر صغیر و کبیر، غالباً در این افراد (پدر، برادر، وصی و متولی امور مالی) محقق می شود، نه این که بخواهد ولایت بر صغیره را در این افراد منحصر کند. (رک: انصاری، همان، ۱۴۷-۱۴۴)

بنابراین بر ولایت همیشگی وصی دلالت ندارد.

در کتاب وسائل الشیعه نیز این حدیث و روایات مشابه در بابی تحت عنوان «بَابُ أَنَّهُ لَأَوْلِيَّةٌ لِلْوَصِيِّ فِي عَقْدِ الصَّغِيرَةِ وَ أَنَّهُ يُسْتَحَبُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُكَلَّلَ أَحَاهَا الْأَكْبَرَ» (حر عاملی، ۲۰/۲۸۲) ذکر شده و حاکی از این که همیشه با وصایت به نکاح، ولایت بر ازدواج محقق نمی شود. در سایر موارد، غیر از نکاح، بویژه امور مالی نیز انجام عمل توسط غیر ولی (وکیل محض) قطعاً صحیح است، لذا رابطه ولایت با وصایت عموم و خصوص من وجه است.

ب. امکان تحقق عدالت در غیر مسلمان

برای اثبات امکان تحقق عدالت در غیر مسلمان بایستی ادله ای که برای شناخت عدالت به آنها تمسک می شود، مورد بررسی قرار گیرد.

ادله ای که فقها برای شناخت عدالت ذکر می کنند، بر سه دسته است:

۱. ادله ای که در مقام بیان حقیقت عدالت برآمده است.

مهم ترین دلیلی که فقها در مقام بیان حقیقت عدالت به آن استناد می کنند، صحیحه ابن ابی یغفور است که اولاً بر فرض این روایت در مقام بیان حقیقت عدالت باشد، به قرائن متعدد در مقام بیان نحوه تحقق عدالت در مسلمانان است، اما در مورد این که آیا عدالت در کافر محقق

می‌شود یا خیر و در صورت تحقق، به چه چیز محقق می‌شود، ساکت است. نراقی می‌گوید: عبارت «و يعرف باجتنب الكبائر التي أوعده الله تعالى، عليها النار و كف الجوارح» ظهور در خودداری از محرّمات دین اسلام داشته و عبارت «و بتعاهد الصلوات الخمس و حفظ مواقيتها» ظهور در اشتراط اسلام دارد، زیرا شامل کافر نمی‌شود و عبارت «و إذا سئل عنه في قبيلته و محلته قالوا ما رأينا منه إلّا خيراً» هم بر اعتبار اسلام دلالت دارد، زیرا معلوم است که کفر خیر نیست. (نراقی، مشارق الاحکام، ۱۹۸) ثانیاً بر فرض که عام باشد و تحقق عدالت در هر انسانی را شامل شود، از آنجا که در صحیحی برای تحقق عدالت، اجتناب از گناهان کبیره شرط دانسته شده و بلکه دلالت دارد که اجتناب از گناهان کبیره عین عدالت است، و از آنجا که کفر بر اساس سایر ادله از گناهان کبیره شمرده شده (رک: شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۵۰/۴) بر عدم تحقق عدالت در کافر دلالت دارد.

۲. ادله‌ای که در مقام بیان امارات عدالت برآمده و اسلام را یکی از نشانه‌های عدالت دانسته است، مانند صحیحی حریر که در آن آمده است: «إِذَا كَانُوا أَرْبَعَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَيْسَ يُعْرَفُونَ بِشَهَادَةِ الزُّورِ أُجِيزَتْ شَهَادَتُهُمْ جَمِيعًا وَ أَقِيمَ الْحَدُّ عَلَى الَّذِي شَهِدُوا عَلَيْهِ إِنَّمَا عَلَيْهِمْ أَنْ يَشْهَدُوا بِمَا أَبْصَرُوا وَ عَلِمُوا وَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجِيزَ شَهَادَتَهُمْ إِلَّا أَنْ يَكُونُوا مَعْرُوفِينَ بِالْفِسْقِ»؛ (حرعاملی، ۳۹۷/۲۷) از امام صادق (ع) در مورد چهار شاهد که بر علیه مرد محصنی به زنا شهادت داده و دو نفر از آنها تعدیل شده و دو نفر دیگر از آنها تعدیل نشده‌اند، سؤال شد، امام فرمودند: هر گاه چهار نفر مسلمان که به شهادت زور معروف نباشند، شهادت دهند، شهادت همه آنها مجاز است و بر کسی که علیه او شهادت داده‌اند حد اقامه می‌گردد؛ مگر این که به فسق معروف باشند.

این روایات نیز بر تحقق عدالت در کافر دلالت ندارند، زیرا اولاً به دلیل تغایر اسلام با عدالت، اماره بودن صرف اسلام برای عدالت را نمی‌پذیریم. ثانیاً بر فرض که این را بپذیریم، حداکثر این روایات دلالت دارند که اسلام یکی از طرق اثبات عدالت است و در صورت مسلمان بودن شاهد، تفحص از حال وی لازم نیست، ولی بنفسه بر عدم تحقق عدالت در کافر دلالت ندارند، زیرا اثبات شیء، نفی ماعدا نمی‌کند.

۳. ادله‌ای که بر عدم پذیرش شهادت کسانی که بر فطرت اسلام نباشد، دلالت دارد، مانند روایت علقمه.

از این روایات نیز نمی‌توان بر عدم تحقق عدالت در کافر استدلال کرد، زیرا ممکن است

عدم قبول شهادت کافر به خاطر عدم تحقق عدالت در وی نباشد، بلکه خود کفر مانع مستقل برای عدم قبول شهادت او باشد، زیرا دلیل آن بیان نشده است.

آری با وجود این که به طور صریح در ادله، کفر به عنوان مانع عدالت ذکر نشده، اما با بررسی ادله باب عدالت، پی می‌بریم که صرف نظر از گناه کبیره بودن کفر، به دلیل این که اسلام، شرط صحت عبادات می‌باشد، امکان انجام مهمترین واجبات (یعنی عبادات) در کافر وجود ندارد. پس در مقام عمل، اسلام، شرط و کفر، مانع عدالت است.

اگر گفته شود عدم قبول عبادات در اختیار او نیست، می‌گوئیم طبق قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» این نوع عدم قدرت و اختیار برای او سودی ندارد و عمل او را موجه نمی‌کند، زیرا کافر خود باعث این محذور شده است، چون می‌توانست شهادتین را بگوید و مانع قبول عبادت را بردارد و چون ابتدا مانع را خود ایجاد کرده، مسئولیت ممنوعیت بعدی متوجه خود اوست. بنابراین حتی اگر عدالت اخلاقی (ملکه بازدارنده از افراط و تفریط) و لغوی (مقابل جور) در کافر، همانند مسلمان محقق شود، عدالت اصطلاحی فقهی در کافر محقق نمی‌شود.

### ج. اقوال در مورد شرط بودن عدالت در وصی

فقه‌ها در مورد اعتبار عدالت اصطلاحی در مطلق وصی (چه متعلق وصایت ولایت بر قاصرین باشد و چه ادا کردن حق واجب و چه مصرف کردن ثلث مال در امور خیر و غیره) اختلاف نظر دارند:

۱. مشهور فقها عدالت را شرط دانسته‌اند. (مانند شیخ طوسی در المبسوط، ۵۱/۴؛ شیخ مفید، ۱۰۱؛ شهید اول، ۳۲۲/۲)

۲. برخی در وصایتی که به حق خود فرد تعلق گرفته، عدالت را شرط ندانسته‌اند، اما در وصایتی که به حق دیگری تعلق گرفته، آن را شرط می‌دانند. (بحر العلوم، ۱۵۴/۴)

۳. عده‌ای قائل‌اند که عادل بودن وصی در مطلق موارد، مستحب است و در هیچ موردی شرط نیست. (محقق، ۱۶۴/۱؛ علامه، مختلف الشیعه، ۳۹۵/۶)

برخی از این گروه، در مطلق موارد، وثوق به وصی در اجرای مورد وصایت را لازم دانسته‌اند. (رک: آملی، ۳۳۱/۵؛ خمینی، ۱۰۲/۲؛ بصری بحرانی، ۵۶۸/۶) خواه وصایت بر حقوق‌الله باشد و خواه بر حقوق‌الناس و خواه بر ولایت بر قاصرین. برخی دیگر وثوق و اطمینان به وصی در ادای حقوق واجب بر موصی و در تصرف در مال ایتم و مانند آن را لازم

می‌دانند، اما در امور دیگر، مانند خرج کردن ثلث موصی به، در امور خیر و ثوق را هم لازم نمی‌دانند. گروهی صرفاً در ولایت بر اطفال و ثوق به رعایت مصلحت از طرف وصی را لازم دانسته‌اند. ظاهر سخن برخی از این گروه این است که حتی فاسق نیز در صورت مأمون بودن می‌تواند وصی قرار داده شود. (رک: سیستانی، ۴۳۳/۲، طباطبایی حکیم، ۲۲۵/۲؛ جزیری، ۴۱۹/۳)

برخی دیگر به صرف مانع بودن فسق قائل شده‌اند به این دلیل که دلائل قائلین به اعتبار عدالت در وصی، تمام نیست. (محدث بحرانی، ۵۶۰/۲۲)

### بررسی ادله قول مشهور

بر اعتبار عدالت در وصی به ادله زیر استدلال شده است:

۱. برخی بر اعتبار عدالت در وصی ادعای اجماع کرده‌اند. (ابن زهره، ۳۰۶)  
اشکال: اولاً وجود اجماع را قبول نداریم. ثانیاً چنین اجماعی بر فرض وجود، مدرکی است.
  ۲. وصی باید امین باشد، زیرا وصایت، مستلزم تسلط وصی بر طفل و مال بدون سرپرست است و کسی می‌تواند بر چنین مال و طفلی تسلط یابد که امین باشد و حال آن که فاسق امین نیست، زیرا تحقیق از خیر او واجب شده است. (شیخ انصاری، رساله فی الوصایا، ۱۲۹)  
اشکال: کبرای استدلال را نمی‌پذیریم، زیرا فسق از جهت عدم رعایت حدود الهی با عدم امانت ملازمه ندارد، چنان که بسیاری از افرادی که حدود شرعی را مراعات نمی‌کنند، به امانتداری آنها اطمینان وجود دارد.
  ۳. وصایت، ولایت است، زیرا وصی بر طفل و آدای حقی ولایت پیدا می‌کند و غیر عادل صلاحیت برای ولایت را ندارد. (رک: شهید ثانی، الروضه البهیة، ۶۸/۵)  
اشکال: همیشه وصایت مشتمل بر ولایت نیست، بلکه گاهی یک نوع وکالت یا استنابت در امور خاصی است. بنابراین به انتخاب موصی بستگی دارد. اگر هم بپذیریم که همیشه مشتمل بر ولایت است، نمی‌پذیریم که در هر مولایی عدالت شرط باشد، زیرا اگر این چنین بود، بایستی در پدر و جد نیز که بر فرزندان صغیر و اموال آنها ولایت دارند، عدالت شرط باشد و حال آن که در آن دو به اتفاق، عدالت شرط نیست. (رک: خوانساری، ۷۶/۴)
- نتیجه این که از میان ادله فوق بجز اجماع که آن هم مخدوش است، هیچ یک از ادله دیگر

بر اعتبار عدالت در وصی صراحت ندارد، بنابراین اعتبار عدالت در وصی بعید به نظر می‌رسد؛ حتی برخی وصی قراردادن فاسق را جائز دانسته‌اند. (رك: فاضل مقداد، ۳۸۵/۲؛ محقق سبزواری، ۶۵/۲؛ بحرالعلوم، ۱۵۴/۴-۱۵۸)

ج. مقتضای ادله در مورد نوع عدالت در وصی

بر فرض که در وصی عدالت اصطلاحی شرط باشد، بر اساس ادله و شواهد زیر آن عدالت، طریق شرعی برای وثوق و اطمینان به رعایت مصلحت صغیر و قبول اخبار او به انجام عمل است، نه شرط واقعی و تعبدی برای صحت عمل:

۱. در هیچ يك از آیات و روایات، نامی از عدالت وصی به عنوان یکی از شروط جواز یا صحت وصایت ذکر نشده است.

۲. همه اموری که توسط فقها به عنوان دلیل بر اعتبار عدالت ذکر شده، یا مشتمل بر امانت و وثاقت است و یا به نوعی به آن بر می‌گردد، پس معلوم می‌شود که شرط اصلی همان وثاقت است.

۳. وصایت یکی از احکام امضایی است که در میان عقلا از همه اقوام و ملتها وجود دارد و در میان آنها معمولاً به کسی که نسبت به او اعتماد و وثوق وجود دارد، وصایت می‌شود، اما به فرد غیر موثق وصایت نمی‌کنند، در میان متشرعین از این وثوق به عدالت تعبیر می‌شود. بنابراین بر فرض که شرعاً عدالت شرط باشد، موضوعیت ندارد، بلکه وثوق معتبر در نزد عقلا است که موضوعیت دارد و عدالت صرفاً به منزله طریق شرعی آن است و وصایت نکردن به فاسق هم صرفاً به خاطر اطمینان نداشتن به اوست. بنابراین اگر از طریق دیگر نسبت به فاسق اطمینان حاصل شود، امکان جواز وصایت به او نیز وجود دارد. (رك: طباطبائی یزدی، ۴۳۰) اما اگر از هیچ طریقی به فاسق اطمینان حاصل نشود، قطعاً نمی‌توان سرپرستی یتیمان و ادای حقوق واجب را به او محول کرد، اما جواز سپردن سائر امور به او مورد تردید است.

به هر حال بر فرض که در وصی عدالت شرط باشد، شرط واقعی و در حد سائر شروط نیست، تا صحت عمل بر آن متوقف باشد؛ بلکه طریق شرعی برای وثوق و اطمینان به رعایت مصلحت صغیر و قبول اخبار او به انجام عمل است؛ لذا اگر به کسی که در واقع فاسق و در ظاهر عادل است، وصایت شود و او مورد وصایت را انجام دهد، فعلش نافذ بوده و بری‌الذمه می‌شود؛ حتی ممکن است که اگر به فرد (موثق) فاسق، وصایت شود و او مقتضای آن را انجام دهد، صحیح باشد. (شیخ انصاری، همان، ۱۲۴)

### نتیجه گیری

با توجه به مباحث فوق و بررسی ادله مشهور پی می‌بریم که هر چند در وصایت اسلام به طور مطلق شرط شده است، اما در همه موارد شرط واقعی صحت و جواز آن نیست، بلکه بسته به موارد، واقعی (موضوعی) یا طریقی بودن شرط اسلام در وصایت و نیز شرط صحت یا جواز بودن آن متفاوت است، زیرا:

۱. گاه موصی فردی را برای انجام واجبی، مثل حج و مانند آن وصی قرار می‌دهد.  
 ۲. گاه ولی فردی را به نحوی جانشین خود بر موصی‌علیهم قرار می‌دهد که مانند او اختیار کامل دارد، چه در امور مالی و چه در امور غیر مالی و به عبارتی ولایت را به وصی منتقل می‌کند.

۳. گاه موصی برای انجام امور مالی خود یا مولی‌علیهم بعد از مرگ، فردی را تعیین می‌کند، مثل پرداخت دین خود یا خرج کردن برای فرزندان.

حال اگر متعلق وصایت، امور عبادی باشد، چون لازم است که وصی از طرف موصی نیت نماید، وصی قرارداد کافر جایز و صحیح نیست، چون کافر نمی‌تواند قصد قربت کند؛ لذا اسلام در این موارد شرط واقعی صحت و جواز است و موضوعیت دارد.

اما در مواردی که وصایت بر امور غیر عبادی بوده و مشتمل بر ولایت، سیل و رکون نباشد، بلکه صرفاً جنبه وکالت داشته باشد، اسلام نه شرط صحت است و نه شرط جواز؛ بلکه فقط به عنوان طریق و وسیله ای برای حصول اطمینان به انجام مورد وصایت توسط وصی شرط شده است.

در مواردی که وصایت کافر بر امور غیر عبادی و مشتمل بر ولایت وی بر مسلمان و یا سایر امور منهی‌عنه باشد، اسلام صرفاً شرط جواز است، نه شرط واقعی صحت، زیرا بر اساس آیاتی که مشهور به آنها استدلال کرده‌اند، ولایت کافر بر مسلمان حرام است، اما بطلان وصایت به کافر، علاوه بر حرمت آن، منوط به دلالت نهی در معاملات بر فساد است که مشهور اصولیین نهی در معاملات را دال بر فساد نمی‌دانند، چون بین حرمت و بطلان ملازمه وجود ندارد.

اما در مواردی که وصایت، نه مشتمل بر ولایت است و نه مشتمل بر رکون و سیل بر مسلمان و صرفاً جنبه وکالت دارد، از آنجا که برخی از کافران اهل امانت هستند و می‌توان آنها را اجیر نیز قرار داد، لذا اسلام در این موارد شرط طریقی است و وصی قرارداد کافر موثق

جایز و صحیح است؛ بویژه اگر فرد مسلمان مورد وثوقی برای وصایت پیدا نشود.

شواهدی نیز بر طریقی بودن شرط اسلام در این موارد وجود دارد:

الف. عده ای غرض از وصایت را حفظ مال یتیمان و رعایت مصلحت آنان دانسته‌اند و به همین دلیل وصایت کافر موثق یا کافری که در دین خود عادل است را برای کافر به دلیل حصول این غرض صحیح دانسته‌اند. (صاحب‌جواهر، ۴۰۶/۲۸؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ۶/۲۴۸) هرچند صحت به موردی که موصی علیه کافر باشد اختصاص دارد، اما دلیل عام است و شامل مورد بحث نیز می‌شود.

ب. در هیچ یک از ادله‌ای که در مورد وصایت وارد شده، بجز اجماع (که مردود است)، چیزی مازاد بر شرایط عامه تکلیف، مانند اسلام، در وصی شرط نشده؛ بلکه مطلق است، با این که امکان تنقید آن وجود داشت؛ لذا مقتضای اصالة الاطلاق، شرط نبودن اسلام است، مگر این که مانعی (مثل ولایت کافر بر مسلمان و...) وجود داشته باشد.

ج. در وصایت، شهادت اهل کتاب پذیرفته می‌شود و یکی از ادله‌ای که بر این امر اقامه شده، صحیحة ضریس کناسی است که در آن آمده است: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ شَهَادَةِ أَهْلِ الْمَلِكِ هَلْ تَجُوزُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِهِمْ فَقَالَ لَا إِلَّا أَنْ لَا يُوجَدَ فِي تِلْكَ الْحَالِ غَيْرُهُمْ فَإِنْ لَمْ يُوْجَدْ غَيْرُهُمْ جَازَتْ شَهَادَتُهُمْ فِي الْوَصِيَّةِ لِأَنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَمْرِي مُسْلِمٍ وَلَا تَبْطُلُ وَصَايَتُهُ» (کلینی، ۳۹۹/۷) دلیل ذکر شده در روایت شامل وصایت به کافر و امکان مسامحه در پذیرش وصایت کافر به دلیل حفظ حقوق مسلمان نیز می‌شود.

د. قبلاً گفته شد، اگر موردی که در آن امری شرط شده، از امور تعبدی باشد، هنگام شك در طریقی و موضوعی بودن آن شرط، مقتضای اصل موضوعی بودن است و اگر از امور عرفی و عقلایی امضا شده باشد، مقتضای اصل طریقی بودن آن است، در اینجا نیز وصایت از امور عقلایی امضا شده می‌باشد، لذا مقتضای اصل، عدم اعتبار واقعی اسلام و طریقی بودن است، مگر این که متعلق وصایت، امر عبادی باشد.

## منابع

قرآن کریم

آملی، میرزا محمد تقی، *مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی*، چاپ اول، تهران، چاپخانه مؤلف، ۱۳۸۰ق.

ابن عابدین، محمد امین، *حاشیة رد المختار علی الدر المختار*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.

ابن زهرة الحلبي، حمزة بن علي الحسيني، *غنية النزوع إلى علمي الاصول والفروع*، چاپ اول قم، مؤسسه امام صادق عليه السلام، ١٤١٧ق.

امام خميني، روح الله، *تحرير الوسيلة*، چاپ دوم، النجف الاشرف، مطبعة الاداب، ١٣٩٠ق.  
انصاري، مرتضى بن محمد أمين، *كتاب النكاح*، چاپ اول قم، كنگره جهاني بزرگداشت شيخ اعظم انصاري، ١٤١٥ق.

\_\_\_\_\_ *رسالة في الوصايا*، همانجا، ١٤١٥ق.

بجنوردي، حسن، *القواعد الفقهية*، چاپ اول قم، نشر هادي، ١٤١٩ق.

\_\_\_\_\_ *منتهى الاصول*، چاپ اول قم، كتابفروشي بصيرتي، بي تا.

بحراني، يوسف بن احمد بن ابراهيم، *الحقائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة*، چاپ اول قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، ١٤٠٥ق.

بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، *بلغة الفقيه*، چاپ چهارم، تهران، منشورات مكتبة الصادق، ١٤٠٣ق.

بروجردی، آغا حسين طباطبائي، *تقريرات ثلاث*، چاپ اول قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٣ق.

بصري بحراني، زين الدين شيخ محمد أمين، *كلمة التقوي*، چاپ سوم، قم، سيد جواد وداعي، ١٤١٣ق.  
جزیری، عبد الرحمن، *الفقه على المذاهب الاربعة و مذهب أهل البيت عليهم السلام*، چاپ اول بيروت، دار الثقلين، ١٤١٩ق.

حرّ عاملي، محمد بن حسن، *وسائل الشيعة*، چاپ اول قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٩ق.

حلی، يحيى بن سعيد، *الجامع للشرائع*، چاپ اول قم، مؤسسة سيد الشهداء العلمية، ١٤٠٥ق.

حيدري، سيد علي نقي، *اصول الاستنباط*، چاپ اول قم، شوراي مديريت حوزه علميه، ١٤١٢ق.

خوانساري، سيد أحمد، *جامع المدارك في شرح مختصر النافع*، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعيليان، ١٤٠٥ق.

خويي، سيد أبو القاسم، *منهاج الصالحين* (للخوئي)، چاپ بيست و هشتم، قم، نشر مدينة العلم، ١٤١٠ق.

روحاني قمّي، سيد صادق حسيني، *فقه الصادق عليه السلام*، چاپ اول قم، دار الكتاب - مدرسه امام صادق(ع)، ١٤١٢ق.

سبزواري، سيد عبد الأعلى، *مهذب الاحكام في بيان الحلال و الحرام*، چاپ چهارم، قم، مؤسسه المنار - كتابخانه آية الله سبزواري، ١٤١٣ق.

سبزواري، محمد باقر بن محمد مؤمن، *كفاية الاحكام (كفاية المقتصد و كفاية المعتقد)*، چاپ اول قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٢٣ق.

سيستاني، سيد علی حسيني، *منهاج الصالحين* (للسيستاني)، چاپ پنجم، قم، دفتر حضرت آية الله



- سیستانی، ۱۴۱۷ق.
- شهید اول شمس الدین محمد بن مکی عاملی، *الدروس الشرعية*، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی بن أحمد عاملی، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة* (با تعلیقات سید محمد کلانتر)، چاپ اول بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- \_\_\_\_\_، *مسالك الافهام الي تنقیح شرایع الاسلام*، ۱۳، چاپ اول قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
- صدوق، ابن بابویه، شیخ ابی جعفر محمد، *علل الشرائع*، قم، مکتبه الداوری، ۱۳۸۶ق.
- \_\_\_\_\_، *عیون أخبار الرضا(ع)*، چاپ اول تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
- \_\_\_\_\_ *من لا یحضره الفقیه*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۳ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- طباطبائی، سید علی، *ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل*، چاپ اول قم، مؤسسه آل البیت(ع) لإحیاء التراث، ۱۴۰۴ق.
- طباطبایی حکیم، سید محمد سعید، *منهاج الصالحین*، چاپ اول بیروت، دار الصفوة، ۱۴۱۵ق.
- طباطبایی قمی، سید تقی، *مبانی منهاج الصالحین*، چاپ اول قم، منشورات قلم الشرق، ۱۴۲۶ق.
- طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، *سؤال و جواب* (تنظیم دکتر مصطفی محقق داماد)، چاپ اول تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۱۵ق.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ اول بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *الخلافة*، چاپ اول قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
- \_\_\_\_\_، *المبسوط فی فقه الامامیه*، چاپ سوم، تهران، المکتبه المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ق.
- \_\_\_\_\_، *تهذیب الاحکام*، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- \_\_\_\_\_، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء* (ط - الحدیثه)، چاپ اول قم، مؤسسه آل البیت (ع) لإحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
- \_\_\_\_\_، *تذکره الفقهاء* (ط - القدیمة)، چاپ اول قم، مؤسسه آل البیت (ع)، ۱۳۸۸ق.
- \_\_\_\_\_، *مختلف الشیعة فی احکام الشریعة*، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۱۳ق.

- فاضل مقداد، جمال الدين ابو عبدالله ، *التنقيح الرائع لمختصر الشرائع*، چاپ اول قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٤ ق.
- فخر المحققين، محمد بن حسن، *ايضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد*، چاپ اول قم، مؤسسه اسماعيليان، ١٣٨٧ ق.
- كليني، محمد بن يعقوب ، *الكافي*، چاپ چهارم، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧ ق.
- مؤمن قمي، شيخ محمد، *مباني تحرير الوسيلة*، چاپ اول مؤسسه تنظيم ونشر آثار امام خميني، ١٤١٩ ق.
- محقق كركي، علي بن حسين عاملی، *جامع المقاصد في شرح القواعد*، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٤ ق.
- محقق حلّي، ابو القاسم نجم الدين جعفر، *شرائع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام*، چاپ دوم، قم، مؤسسه إسماعيليان، ١٤٠٨ ق.
- \_\_\_\_\_، *المختصر النافع في فقه الامامية*، چاپ ششم، قم، مؤسسة المطبوعات الدينية، ١٤١٨ ق.
- مفيد، بن محمد بن نعمان ، *المقنعة*، چاپ اول، قم، كنگره جهاني هزاره شيخ مفيد، ١٤١٣ ق.
- نجفي (صاحب جواهر)، شيخ محمد حسن بن باقر ، *جواهرالكلام في شرح شرائع الاسلام*، چاپ هفتم، بيروت، انتشارات دار احياء التراث العربي، ١٤٠٤ ق.
- نراقي، أحمد بن محمد مهدي ، *مستند الشيعة في أحكام الشريعة*، چاپ اول، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤١٥ ق.
- نراقي، محمد بن أحمد، *مشارك الاحكام*، مؤتمر المولى مهدي و أحمد النراقيين، چاپ دوم، ١٤٢٢ ق.